فصلنامه تحقیقات جدید در علوم انسانی
Human Sciences Research Journal
دوره جدید، شماره هفدهم، بهار ۱۳۹۸، صص ۲۵۲-۲٤۱ New Period, No 17, 2019, P 241-252
شماره شاپا (۷۰۱۸-۲٤۷٦) ISSN (2476-7018)

تأثیر آیات و احادیث بر ادبیات

شهلا طالبی
کارشناس ارشد رشتهٔ معارف اسلامی گرایش علوم قرآن و حدیث
دانشگاه آزاد اسلامی واحد زنجان، ایران

چکیده

وظیفه ی ادبیات ساختن و به تصویر کشیدن حقیقت است از این رو نویسنده باید علاوه بر پرهیز از تقلید زندگی، آموخته‌های خویش را از صافی درون خود بگذراند اصلاح و بازسازی کند و به بیانی هر چه زیبا و مؤثرتربیان دارد.

اکثر نویسندگان ما این امر مهم را مدنظر خویش داشته اند و سعی کرده‌اند مفاهیم تعلیمی را در ضمن اشعار خویش بیان دارند و عامه را به آن دعوت کنند. کتاب قرآن مهمترین منبعی است که ادیبان ما از آن بهرهٔ فراوان گرفته اند و مفاهیم آن را در آثار خود بازتاب داده‌اند.

نگارنده در این پژوهش با روش کتابخانه‌ای به تأثیر آیات و احادیث بر ادبیات و اشعار فارسی و نقش ادبیات وشعر در اشاعهٔ فرهنگ قرآنی و روایی اشاره داشته و به نمونه‌هایی چند از اشعار عرفانی و آثار ادبی با موضوع «عزّت نفس» استناد نموده است.

واژه‌های کلیدی: عزت، نفس، اخلاق، ادب

[Downloaded from jnrihs.ir on 2025-12-07]

مقدّمه

در نظر اول خود کلمه ی ادب می‌نماید که ادبیات باید با اخلاق رابطه ی نزدیک داشته باشد ادب که در آغاز به معنای رسم و آیین خوب زندگی کردن بود خود را در ادب فنی گسترش داد در واقع ادب نفس با ادب درس پیوند گرفت و در ادبیات وسیله‌ای شناخته شد برای بهتر و زیباتر قرار دادن زندگی آثار ادبی پارسی که تحت تأثیر فوق العاده عبارات و حقایق قرآنی و احادیث و روایات اسلامی است در واقع بیشتر در مقام یادآوری، توضیح، تفسیر، تأویل و تشریح مطالب عرفانی و اخلاقی است و هر برکت و امتیازی که در عرصه وجود دارد از برکت این منابع الهی است و مصداق این سخن حافظ که درباره‌ی شعر و اندیشه خود فرمود:

صبح خیزی و سلامت طلبی چون حافظ هر چه کردم همه از دولت قرآن کردم.

و این واقعیتی است که آن را نه تنها در شعر حافظ بلکه در اشعار بزرگان ادب پارسی آشکار و پنهان می‌توان دید و بررسی کرد.

هر یک از شاعران معاصر با بهره گیری از اندیشه ها و مفاهیم ذهنی خود پدیده های جهان را به گونه ای متفاوت به تصویر کشیده اند.

انگیزه‌ای که در انتخاب این عنوان تأثیر داشته و نگارنده را مصمّم به تحقیق در این زمینه و الهام از آیات و روایات و آثار و اشعار ادبی و عرفانی نموده است، در درجهٔ اول توجّه و بازنگری منابع ارزشمند دینی و معنوی و اهمّیّت نقش آیات قرآن و احادیث در شکل‌گیری و غنای فرهنگی، مذهبی و ملّی ماست و در درجهٔ دوم معطوف نمودن افکار به تأثیرات متقابل آموزه‌های دینی، فرهنگی و ملّی بوده و دقّت بر این معنی که ما مردم مسلمان ایران همواره از چشمهٔ زلال معارف الهی و معنوی اسلام بهره مند بوده و مضامین آیات و روایات را با مضامین فرهنگی، ادبی و عرفانی خود عجین نموده و بدینگونه به فرهنگی غنی و پربار دست یافته ایم و درطول تاریخ اسلام افکار و اخلاق ما ملّت مسلمان همواره تحت تأثیر توصیه های عالمان و دانشمندانی که خود در دامان اسلام پرورش یافته اند، شکل یافته است و به نظر می‌رسد که با توجّه به دلایل فوق و به دلیل لزوم تداوم آموزه‌های دینی و ضرورت پایبندی به ارزشها و صفات نیک اخلاقی هر گونه تحقیق، باز نگری و تذکّر در این زمینه‌ها شایسته و بجا می باشد.

تعاریف

ادبیات تعلیمی: اثر ادب تعلیمی اثری است که دانشی چه عملی و چه نظری را برای خواننده تشریح کند یا مسایل اخلاقی، مذهبی، فلسفی را به شکل ادبی عرضه دارد البته ادبی بودن اثر تعلیمی مقول با التشکیک است یعنی در آثاری عناصر و مایه‌های ادبی کمتر و در آثاری بیشتر است (شمیسا، ۱۳۸۱: ۲۶۹).

عزّت نفس: آن است که انسان پاسدار کرامت وجودی خویش باشد و ارزش فوق مادّی خود را با خواسته‌های حقیر و هوسهای ناپایدار و درخواستهای ذلّت بار لکّه دار نسازد.

[Downloaded from jnrihs.ir on 2025-12-07]

عزّت به معنای صلابت و استواری و نفوذ ناپذیری و تسخیر نشدن و فرو نپاشیدن و سست نشدن است. انسانی عزیز است که به پستی‌ها و حقارتها راه ندهد که در زمین دل وجان و زمینهٔ شخصیّت او نفوذ کند. کسی عزّت نفس دارد که هویّت انسانی خویش را در مقابل ضربه‌های خرد کنندهٔ فسادها و تباهی‌ها حفظ کند و این جز در سایهٔ «خود شناسی» و آگاهی به ارزش انسانی و والایی جایگاه معنوی انسان فراهم نمی‌آید. [۱]

عزّت به معنی توانائی است مقابل ذلّت

راغب گفته: «عزّت حالتی است که از مغلوب بودن انسان مانع می‌شود».

طبرسی نیز اصل آنرا از عزاز الارض می‌داند. شیء کمیاب را از آن جهت عزیز و عزیز الوجود گویند که آن در حالت توانائی قرار گرفته و رسیدن به آن سخت است.

تأثیر آیات و احادیث بر ادب و شعر فارسی

پژوهنده هرگاه خطبه‌ها و رساله‌های ادیبان عرب و بلکه شعرهای شاعران عربی زبان پس از اسلام را بررسی کند، خواهد دید کمتر شاعر و ادیبی است که معنیی را از سخنان علی (ع) نگرفته و یا گفته او را در نوشته و یا سروده خویش تضمین نکرده باشد.

در ایران اسلامی نیز سیرت شاعران و نویسندگان بر این بوده است که نوشته‌های خود را به گفته‌های امام بیارایند، یا معنی‌های بلند سخنان وی را در شعر خود بیاورند و آنچه موجب روی آوردن این ادیبان و سخنگویان به گفتار امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده است گذشته از کمال معنی و جمال لفظ، بلاغت است که در عبارت‌های امام نهفته است: گنجاندن معنی بسیار در کمتر لفظ، بدون اخلال در معنی. [۲]

شایان توجّه است که تحف العقول بیش از یک هزار سال همواره نقل مجالس و محافل علمی و زبانزد فقها و علمای آداب و اخلاق اسلامی و دستمایه سخنوران بزرگ و خطیبان نامدار هر روزگار بوده، زیرا «شامل رشته‌هایی از مرواریدهای گزیده حکمت و جنگی از مواعظ و وعد و وعید و پند آموزیها و بهترین اندرزها و خطبه‌ها و زبده سخنان و جوهر ادب است که مذاق فرزانه را شیرین کام و نوشنده را سیراب می‌سازد» بسیاری از اندرزها و حکم گهربار این اثر نامدار وارد حوزه ادبیّات و شعر فارسی شده و شاعرانی بزرگ چون فردوسی و نظامی و سعدی و حافظ و شیخ محمود شبستری از آن سخنان والا الهام گرفته‌اند و آنگاه ابیات نغز و پر مغز آنان که درونمایه‌ای از حکم معصومان علیهم السّلام دارد به صورت مثل سایر و رایج شده است. نکته دیگر اینکه آنچه از پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در این کتاب آمده از مآخذ معتبر عامّه و خاصّه نقل شده و از این رو مورد قبول فریقین است و هیچ کس را در آنها خلافی نیست.

---

۱. جواد محدثی اخلاق معاشرت ص ۲۰۹-۲۱۱

۲. جعفر شهیدی ترجمهٔ نهج البلاغهٔ مقدمه ص ۹

[Downloaded from jnrihs.ir on 2025-12-07]

گذشته از این، مؤلّف بصیر و خبیر دو مناجات قدسی و سفارش نامه‌هایی از انبیاء بزرگ نقل کرده است که بدینسان تألیف گرانقدر خویش را مورد توجّه ارباب مذاهب اربعه عامّه و طریقه امامیّه و نیز ادیان سه‌گانه موسوی و عیسوی و محمّدی قرار داده است. [۱]

آیات مثنوی

کثرت شگفتی برانگیز مفاهیم قرآنی در مثنوی، حکایت از احاطه و اشراف کم نظیر مولوی بر قرآن و مضامین آن دارد. مثنوی گذشته از آنکه فضای فکری اش فضای قرآنی است، در جزئیات خود نیز کمتر از مفاهیم و اندیشه‌های قرآنی فاصله می‌گیرد؛ و علاوه بر آیات فراوانی که در عنوان بسیاری از قصص و تمثیلات و استدلال‌های آن آمده است، هر یک از نواحی کوچک این سرزمین گسترده و فراخ دامن نیز در سلطه ی مفهوم و محتوایی از قرآن است. این مفاهیم و معانی آن چنان در جای جای مثنوی موج می‌زنند که کمتر صفحه ای از آن را می توان یافت که خالی از اندیشه ای قرآنی باشد. ولی از آن جا که مولوی در فراسوی رسم ومعیارهای رایج عصر خویش و حتی اعصار بعد از خود گام بر می داشت، همواره از اظهار فضیلت های شهرت گستر و آوازه ساز امتناع می کرده است.

گر دمی مدرسه ی احمد امّی دیدی بایدت بر خود و بر فضل و هنر خندیدن

تردیدی نیست که آبشخور عمده‌ی افکار و اندیشه‌های مولوی قرآن بوده است و آنچه که می تواند پشتوانه‌ی این مدّعا قرار گیرد، علاوه بر وفور مضامین و موضوعات قرآنی در مثنوی، تبحّر و چیره دستی مولوی در استفاده ازآیات و استدلال به آن‌ها در دفترهای شش گانه ی مثنوی است.

بی حس و بی گوش و بی فکرت شوید تا خطاب «ارجعی» را بشنوید

یا ایّتها الّنفس المطمئنّة ارجعی الی ربّک راضیةً مرضیةً – ۲۸/۸۹-۲۷ [۲]

آدم خاکی ز حق آموخت علم تا به هفتم آسمان افروخت علم

و علّم آدم الاسماء کلّها. . . ۳۱/۲ [۳]

ادب چیست؟

ادب: تحسین اخلاق و تهذیب اقوال و افعال است [۴]و حقیقت ادب، گرد آمدن خصلت های نیکو بود. [۵]

---

۱. پرویز اتابکی رهاورد خرد ترجمهٔ تحف العقول ص ٦

۲. محمود درگاهی آیات مثنوی ص ٢٤به نقل از دفتر اول مثنوی

۳. همان ص ٢٦

٤. عزّالدیّن کاشانی. مصباح الهدایه ص ٢٠٤

٥. حسن بن احمد عثمانی ترجمهٔ رسالهٔ قشیریه ص ٤٧٨

[Downloaded from jnrihs.ir on 2025-12-07]

هر آن چه آدمی را به سعادت نهایی خویش نزدیک سازد و سبب برخورداری از الطا ف ویژه الهی شود، ادب است. به همین خاطر است که در تفسیر سخن خدای متعال که فرمود: «قوا أنفسکم و أهلیکم ناراً»، [۱] از ابن عباس نقل شده است که گفت:« فقهشان بیاموزند و ادب». [۲]

ابن سیرین را پرسیدند که از ادب ها کدام نزدیک تر به خدای، گفت:« شناخت خداوندی او و طاعت داشتن او را و بر شادی شکر کردن و بر سختی، صبر کردن». [۳]

افعال بر دو قسم است: ۱ـ افعال قلوب که نیات نام دارد. ۲ـ افعال قوالب که اعمال نام دارد. ادیب کسی است که ظاهر و باطنش به محاسن اخلاقی و اقوال و نیات و اعمال آراسته باشد. اخلاقش مطابق اقوال باشد؛ نیاتش مطابق اعمال باشد؛ چنان که نماید، باشد؛ چنان باشد، که نماید.

ادب از دیدگاه عارفان امری در عرض پندار و رفتار نیست، بلکه شامل و محیط بر آن است، چنان که دیدیم شناخت خدا، شناخت نفس، شناخت امر و نهی خدا، شناخت حق خدا بر بنده با رعایت وظایف بندگی، سپاس نعمت‌های خدا، بردباری بلاهای خدا، پرهیز از غیر خدا، خالی کردن دل از محبت دنیا، پرهیز از نفاق و ریا، عمل به گفتار خود و رعایت حضور خدا، همه نشانه های ادب است.

پس در واقع ادب یعنی ثمره سلوک و تهذیب اخلاق و تطهیر باطن و تخلیه دل از اغیار و این یک کار یا یک صفت اخلاقی نیست. به همین خاطر است که اگر کسی ادب داشته باشد، همه کمالات را دارد و اگر کسی ادب را به تمام و غایت داشته باشد در فضل و کمال به تمام و غایت است. ادیب آن است که گر گوید، زیبا و دل پذیر گوید و گر سکوت کند و زبان از کلام بر بندد، به زیبایی بربندد؛ نه سخن وی بیهوده و ملال آور باشد و نه سکوت او بخل و زیان آور باشد. [۴]

ادب گروه‌های مختلف

همان گونه که استعدادهای افراد با هم متفاوت است، فهم و علم و دانش آن‌ها با هم فرق دارد، امکانات، شرایط و موقعیت‌های آن‌ها برابر نیست، وظایف و آداب آنان نیز متفاوت است و انتظاراتی که از آنان می‌رود همسان نیست.

از انسان آگاه انتظاری می‌رود که از نادان چنین انتظاری نمی‌رود. ممکن است خلقی یا رفتاری برای کسی روا باشد، ولی برای دیگری ناروا. کسی را بهر ترک واجب کیفر کنند، نه بهر ترک مستحب و کسی را بهر ترک مستحب مجازات کنند، نه بهر ترک اولی، چون تفاوت‌های انسان‌ها که در تکالیف آنان تأثیرگذار است، بسیار است. [۵]

---

۱. تحریم / ٦

۲. حسن بن احمد عثمانی ترجمهٔ رسالهٔ قشیریه ص٤٨٧

۳. همان ص٤٧٩

٤. قاضی النعمان. دعائم الاسلام ترجمهٔ الحاج سید منصور نا دری ج ۱ ص ۱۷٤

۵. عزالدین محمود کاشانی. مصباح الهدایه ص ۲۰۸

[Downloaded from jnrihs.ir on 2025-12-07]

مردم در رعایت ادب بر سه دسته اند: دسته اول دنیاداران هستند که ادب آن ها در رسایی و شیوایی سخن، به ذهن سپردن داده‌ها و افسانه های پادشاهان و اشعار سرایندگان است. دسته دوم، دین داران هستند که ادب آن ها تهذیب نفس، تأدیب اندام ها، انجام واجبات و ترک خواهش های نفسانی است. دسته سوم، خواص هستند که ادب آن ها، پاکی دل، راز داری، وفای به عهد و پیمان، نگهداشت وقت و زمان، کم توجهی به خطورات ذهنی، یکسانی آشکار و پنهان و ادب نگه داشتن در جای طلب، گاه حضور و جایگاه قرب.

ناگفته نماند که آداب مورد توجه اهل سلوک و ریاضت برگرفته از فکر و خیال یا تجربه نیست که هیچ کدام از آن‌ها در این حوزه یقین آور و اطمینان بخش نیست. آنان به اعتقاد خود، حضرت ختمی مرتبت ... را اسوه و الگوی خویش قرار داده اند و هرچه می پذیرند و انجام می دهند، باید ریشه در گفتار و رفتار آن حضرت داشته باشد.

به نظر آنان، منشأ جمع آداب، اخلاق و احوال نبوی و اقوال و افعال مصطفوی است. بدین خاطر که مؤدِب او حضرت عزت است. چنان که فرمود: «أدّبنی ربی فأحسن تأدیبی». «ثمّ أمرنی بمکارم الاخلاق »فقال: «خذ العفو و أمُر بالعرف و أعرض عن الجاهلین». [۲] و [۳]

ادب در اشعار شاعران

از خدا جوییم توفیق ادب بی ادب محروم شد از لطف رب
بی ادب تنها نه خود را داشت بد بلکه آتش در همه آفاق زد

.....

هرچه برتو آید از ظلمات و غم آن ز بی باکی و گستاخیست هم
هر که بی باکی کند در راه دوست رهزن مردان شد و نامرد اوست
از ادب پرنور گشته است این فلک وز ادب معصوم و پاک آمد ملک
بُد ز گستاخی کسوف آفتاب شد عزازیلی ز جرأت رد باب [۴]

تحریض علی طلب الادب و تحریض علی ادب الطلب

ادبو النفس ایّها الاصحاب	طرق العشق کلها آداب
مایهٔ دولت ابد ادب است	پایهٔ رفعت خرد ادب است
جز ادب نیست دردل ابدان	جزادب نیست دأب اهل کمال

۱. محمد باقر کمره ای. بحار الانوار ج ١٦ ص۲۱۰
۲. اعراف / ۱۹۹
۳. مصباح الهدایه ص۲۰۸
٤. جلال الدین مولوی مثنوی معنوی دفتر اول

[Downloaded from jnrihs.ir on 2025-12-07]

چیست ادب داد بندگی دادن — برحدود خدای ایستادن
قول وفعل وشنیدن ودیدن — به موازین شرع سنجیدن
با حق وخلق وشیخ ویارودیار — ره سپردن به مقتضای طریق
حرکات جوارح واعضاء — راست کردن به حکم دین هدی
خطرات خواطرو اوهام — پاک کردن ز شوب نفس تمام
در ادای حدود بی تغییر — ازغلودوربودن و تقصیر
نه به افراط هیچ افزودن — نه ز تفریط هیچ فرسودن
دین واسلام درادب طلبیست — کفروطغیان زشوم بی ادبیست [۱]

« من انسان » و شرف و کرامت او در اشعار شاعران

سؤال از ماهیت من:

که باشم من مرا از خود خبر کن — چه معنی دارد « اندر خود سفر کن » ؟

جواب:

دگر کردی سؤال از من که من چیست — مرا از من خبر کن تا که من کیست
چو هست مطلق آید در اشارت — به لفظ «من » کنید از وی عبارت
حقیقت کز تعیّن شد معیّن — تو او را در عبارت گفته ای «من »
من و تو عارض ذات وجودیم — مشبّکهای مشکات وجودیم
همه یک نور دان اشباح و ارواح — گه از آیینه پیدا گه ز مصباح
چو کردی پیشوای خود خرد را — نمی دانی ز جزو خویش خود را
من تو برتر از جان وتن آمد — که این هر دو ز اجزای من امد
یکی ره برتر از کون و مکان شو — جهان بگذار و خود در خود جهان شو
همه حکم شریعت از من توست — که این بر بستهٔ جان وتن توست
من تو چون نماند در میانه — چه کعبه چه کنشت چه دیر خانه
دو خطوه بیش نبود راه سالک — اگر چه دارد آن چندین مهالک
یکم از های و هویت در گذشتن — دوم صحرای هستی در نوشتن
در این مشهد یکی شد جمع و افراد — چو واحد ساری اندر عین اعداد
تو ان جمعی که عین وحدت آمد — تو آن واحد که عین کثرت آمد
کسی این راه داند کو گذر کرد — ز جزوی سوی کلّی یک سفر کرد [۲]

---

۱. عبد الرحمن جامی هفت اورنگ دفتر اول سلسلة الذهب
۲. شیخ محمود شبستری. گلشن راز

[Downloaded from jnrihs.ir on 2025-12-07]

[اعجوبهٔ صنع الهی]

تمامت طول عرض آفرینش ز بهر توست اگر داری تو بینش
بهشت ودوزخ و رضوان مالک فروع و اصلش از منها و ذالک
برای توست جمله آفریده تو را از بهر حضرت بر گزیده
اگرچه بس شریفت آفریدند پی شغل بزرگت پروریدند
تویی اعجوبهٔ صنع الهی تویی مقصود صنع پادشاهی
تو جسم وصورت خود را قفس دان چو بشکستی شدی فی الحال پرّان
کمال خویش اینجا کسب کن هان تو خود را از طلسم جسم برهان
مزیّن کن به حکمت جان خود را که تا عارف شوی هر نیک و بد را
به چشم باطن خود گوش می دار که تا کج بین نگردی آخر کار
حقیقت راه خود را باز بینی مبادا باطل از حق بر گزینی
تو راه شرع را ره دان حقیقت که تا باشی تو از اهل طریقت
خلاف شرع جمله باطل آمد وزان بی حاصلی ها حاصل آمد
اگر خواهی که یابی نزد حق بار سر کوی شریعت را نگهدار [1]

درتفسیر« ولقدکرمنا بنی آدم و حملناهم فی البروالبحر» (گزیده)

الا ای جان ودل را درد ودارو تو آن نوری که لم تمسسه نارو
تو درمشکات تن مصباح نوری زنزدیکی که هستی دوردوری
تو آن نوری که اندر بام افلاک همی گشتی بگرد کعبهٔ خاک
تو آن نوری که منشوری به عالم عیان عین منصوری به عالم
تو نوری لیک در ظلمت فتادی ولی در عین آن غربت فتادی
تو نور مخزن اسرار جانی که اینجا رهنمای لامکانی
سفرکردی زدریاسوی عنصر سفرناکرده قطره کی شود در
سفر کردی بمنزل دررسیدی حقیقت روی جان اینجا بدیدی
سفرکردی زدریادرصدف باز شدی جوهرکنون ازعزّت وناز
سفرکردی تودرانجام این تن به توست این جملهٔ آفاق روشن
سفرکردی زکل فارغ شدی تو در اینجا درصدف بالغ شدی تو
توای جوهرچوازدریا برآیی ززیرطشت زرین برسرآیی
تویی جوهرکه قدرخویش دانی نباید کاین چنین اینجا بمانی

۱. عطّار نیشابوری. مجموعهٔ آثار. گزیدهٔ بیان الارشاد یا مفتاح الاراده

[Downloaded from jnrihs.ir on 2025-12-07]

تودرقعری کجا باشد بهایت | بهای توست جان بی حدوغایت
تویی آن جوهر هردوجهان هم | که بخشیدی تواین معنی دمادم
الا ای جوهربالا گزیده | ولیکن درگمانی نارسیده
الا ای جوهر بحر معانی | کنون اندر صدف بیشک نهانی
سفرکردی ودیدی روی دلدار | حجاب این صدف ازپیش بردار
تونورقدس داری دردرونت | یکی نور درون وهم برونت
تونورقدسی ودراین صفاتی | حقیقت ترجمان عین ذاتی
تونورقدسی ودیدی توخودرا | عیان دریاب خود عین احد را
الا ای نورقدسی روی بنمای | ززنگ آیینهٔ دل پاک بزدای
زمین وآسمان ازپیش بردار | نمود جسم وجان ازخویش بردار
دراین آیینهٔ دل کن نظر باز | حجاب صورت ومعنی برانداز
بگو اسرارفاش وفاش گردان | برافکن نقش خود نقّاش گردان
زطاعت مگذرو عین قناعت | قناعت برتراست ازعین طاعت
قناعت سلطنت داردبه تحقیق | زهرکس ناید ازپندار توفیق
قناعت کرده اند اینجای مردان | توازعین قناعت رخ مگردان
قناعت انبیاء کردند پیشه | ازآن دروصل بودندی همیشه
قناعت گوهری بس بی بها بین | قناعت جوی پس عین لقا بین[1]

شرف نفس به جود است و کرامت به سجود

شرف نفس به جود است و کرامت به سجود | هر که این هردو ندارد عد مش به که وجود
ای که در نعمت و نازی به جهان غرّه مباش | که محال است در این مرحله امکان خلود
وی که در شدّت فقری و پریشا نی حا لی | صبر کن کاین دوسه روزی به سر آید معهود
دنیی آن قدر ندارد که بر او رشک برند | ای برادر که نه محسود بماند نه حسود
قیمت خود به مناهی و ملاهی مشکن | گرت ایمان درست است به روز موعود
دست حاجت که بری پیش خداوندی بر | که کریم است و رحیم است وغفور است وودود
از ثری تا به ثریّا به عبود یّت او | همه در ذکر مناجات و قیامند و قعود
کرمش نا متناهی نعمش بی پا یا ن | هیچ خواهنده از این در نرود بی مقصود
پند سعدی که کلید در گنج سعد است | نتواند که به جای آ ورد الّا مسعود [2]

---

۱. عطار نیشابوری جوهر الذات دفتر اول
۲. سعدی. دیوان. مواعظ. غزلیات. شماره ۲۳

[Downloaded from jnrihs.ir on 2025-12-07]

در شرف بنیت انسان به صورت و معنی بر دیگر مخلوقات
چون شوی آنچنان که می بایی چون تو با خویشتن نمی آیی
نظری کن دراین معانی تو تا مگر خویش را بدانی تو
کز برای چه کارت آوردند به چه زحمت به بارت آوردند
کیستی؟ روی در کجا داری به که امید و التجا داری
نامهٔ ایزدی تو سربسته باز کن بند نامه آهسته
تا ببینی تو هر دوگیتی نقد کرده با یکدگر به یک جا عقد
از کم و بیش نکته ای نگذاشت که نه ایزد دراین صحیفه نگاشت
ای کتاب مبین ببین خود را بازدان ازهزار آن صد را
خویشتن را نمی شناسی قدر ورنه بس محتشم کسی ای صدر
ذات حق را بهینه اسمی تو گنج تقدیس را طلسمی تو
به بدن درج اسم ذات شدی به قوی مظهر صفات شدی
همچو سیمرغ رازهای جهان درپس قاف قالبت پنهان
سر موی تو را دو کون بهاست زانکه هستی دو کون بی کم وکاست
ملکوت است جای ومنزل تو جبروت آشیانهٔ دل تو [1]
در شرح حدیث اعدی عدوّک نفسک الّتی بین جنبیک

هم به هر قبهّ ای توراروی است — هم به هر جانبیت پهلوی است
پهلوی راست سوی گلشن غیب — پهلوی چپ دربن نشیمن ریب
درمیان دو پهلویت پیوست — نفس دشمن نهاد کرده نشست
از چپ وراست جنس وهب وعمل — هرچه آید بری زنقص وخلل
یا براندازد ش به حرص وهوا — یا بپالاید ش به عجب و ریا
هرکه باشد جزاو چه جن وچه انس — چه ز جنس بشر چه دیگرجنس
یا گریزان شود به لا حولی — یاموافق به فعلی و قولی
لیک این نفس شوم بد کاره — که هم آغوش توست همواره
نه به تدبیرازان توان رستن — نه به تزویرازان توان جستن
درنگیرد بدونه مهرونه کین — سرّاعداعدوّک اینست این [2]

۱. اوحدی مراغه ای مثنوی جام جم
۲. عبد الرحمن جامی. هفت اورنگ دفتر اول سلسلهٔ الذهب

[Downloaded from jnrihs.ir on 2025-12-07]

قناعت

خداراندانست وطاعت نکرد — که بربخت وروزی قناعت نکرد
قناعت توانگر کند مرد را — خبرکن حریص جهانگرد را
سکونی به دست آورای بی ثبات — که برسنگ گردان نروید نبات
مپرورتن ارمرد رای وهشی — که اوراچو می پروری می کشی
خردمند مردم هنر پرورند — که تن پروران از هنرلاغرند
کسی سیرت آدمی گوش کرد — که اول سگ نفس خاموش کرد
خوروخواب تنها طریق دداست — براین بودن آیین نابخرد است
خنک نیکبختی که در گوشه ای — بدست آردازمعرفت توشه ای
برآنان که شد سرّحق آشکار — نکردند باطل براو اختیار
ولیکن چوظلمت نداند زنور — چه دیداردیوش چه رخسارحور
توخود راازآن درچه انداختی — که چه را ز ره بازنشناختی
براوج فلک چون پردجره باز — که برشهپرش بسته ای سنگ آز
گرش دامن از چنگ شهوت رها — کنی، رفت تا سدرهٔ المنتهی
به کم خوردن ازعادت خویش خورد — توان خویشتن راملک خوی کرد
کجا سیروحشی رسد درملک — نشاید پرید از ثری بر فلک
نخست آدمی سیرتی پیشه کن — پس آنگه ملک خویی اندیشه کن [۱]

بحث و نتیجه‌گیری

شاعران و نویسندگان بزرگ زبان فارسی همواره تعلیم اخلاق را هدف و منظور اصلی خویش از نوشتن قرار داده‌اند و از منابع مهم برای بیان ادب و اخلاق بهره جسته‌اند و چه منبعی عظیم و باارزش‌تر از قرآن و احادیث و روایات.

شعرای گرانقدر ما ثابت کرده اند که همان شغل انبیا را پیشه خود قرار داده اند و در روشن کردن مفاهیم ارزشمند قرآن در بین مردم جامعه نقش مهمی ایفا کرده اند.

تنها صفتی که بیش از هر چه آدمی را به سمت کامل شدن رهنمون می‌کند عزت نفس است که اگر آدمی خود را با آن زینت دهد جامهٔ بهشتی به تن خواهدکرد.

---

۱. مصلح الدین سعدی. بوستان. مثنوی. سرآغاز

[Downloaded from jnrihs.ir on 2025-12-07]

فهرست منابع و مآخذ

ـ قرآن کریم ترجمهٔ فولاد وند

ـ اوحدی مراغه‌ای. مثنوی جام جم. (بیجا، بیتا)

ـ جامی. هفت اورنگ- سلسلهٔالذهب

ـ درگاهی، محمود. آیات مثنوی، چاپ دوم. نشر امیرکبیر تهران: ۱۳۷۷.

ـ سعدی شیرازی، مصلح‌الدین. دیوان مواعظ. (بیجا، بیتا)

ـ شبستری، شیخ محمود. گلشن راز. (بیجا، بیتا)

ـ شمیسا، سیروس(۱۳۸۱) انواع ادبی، چاپ نهم، تهران:چاپخانه رامین

ـ کمره ای. محمدباقر. گنجینه معارف شیعه. ترجمهٔ کنزالفوائد و التعجب. ابوالفتح کراجکی. نشر چاپخانه فردوسی

ـ کمره ای، محمد باقر، اخلاق اسلامی ترجمهٔ جلد ۱۵ بحارالانوار، نشر مه

ـ کمره ای، محمد باقر، آداب معاشرت ترجمهٔ جلد ۱۶ بحارالانوار، نشر اسلامیه

ـ محدثی، جواد. اخلاق معاشرت، چاپ دوم. قم: نشر بوستان کتاب قم. ۱۳۸۰

ـ مولوی. مثنوی معنوی، چاپ دهم. تهران: نشر امیرکبیر. ۱۳۶۶

ـ نیشابوری، عطار. اشترنامه. (بیجا، بیتا)

ـ نیشابوری، عطار. مصیبت‌نامه. به اهتمام تقی حاتمی

ـ نیشابوری، عطار. هیلاج نامه. (بیجا، بیتا)

[Downloaded from jnrihs.ir on 2025-12-07]